

کتاب

یادداشت دبیر

تأثیرات مطالعه
در رابطه بین من
و سردبیر ایران جمعه!

محمدعلی یزدانبار

دبیر گروه کتاب

mohammadaliyazdanyar@gmail.com



من و آقای محمدصادق علیزاده سردبیر ایران جمعه دو سال و چند ماه است که یکدیگر را می‌شناسیم. از این دو سال و چند ماه هم یک سال و شش ماه را کامیابش رفیق بوده‌ایم، از این یک سال و شش ماه یک سال و سه ماه انواع همکاری فرهنگی را کنار هم تجربه کرده‌ایم. از قضا من و آقای سردبیر جز در تفریبات و شیطانی کتاب بودن در تقریباً هیچ مقوله دیگری اتفاق نظر نداریم. اصلاً انگار من اسپانیایی صحبت می‌کنم و ایشان به «چینی ماندارین» جواب می‌دهد. اتفاقاً این روزها در چند محور متفاوت با هم بحث و جدل مداوم داریم. فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... معمولاً بحثمان بالا هم می‌گردد و صاف و پوست‌کنده هم حرفمان را به هم می‌گوییم. خلاصه که شرایط در این وضعیت باید بحرانی باشد، باید منتشج باشد و باید هر آن امکان نقض فاحش انواع توافق‌ها هم در آن وجود داشته باشد. اما - بزم تلخ - شما بگو دریغ از یک کمی دلخوری و اوقات تلخی و ناراحتی. حرف هایمان را که زدیم، دوباره همان دور رفیق قبل هستیم که راسته‌های انقلاب و کریمخان را با هم به شکار کتاب متر کردند. همان دو نفری می‌شویم که هر چند وقت یک بار خیلی بیخودی سر اینکه شولوفخ بهتر است یا سلینجر، سر به سر هم می‌گذاریم. این چند روز به اینکه چرا تا الان خرخره هم را نچویده‌ایم زیاد فکر کردم. نه از سوی محمدصادق علیزاده که از درونش ناآگاهیم بلکه از سمت خودم. سعی کردم خودم را واکاوی کنم که چرا مثل بخش قابل توجهی از اطرافیان به محض اولین اختلاف نظر جدی، طرف مقابل را به هزار کار کرده و نکرده متهم نساختم. چیزی که در مورد خودم فهمیدم احتمالاً در مورد سردبیر عزیزمان هم صدق می‌کند. من و او هر دو اهل کتابیم، هر دو می‌خوانیم و زیاد می‌خوانیم که خیلی‌هاشان هم مخالف اعتقاداتمان هستند. ما داستایفسکی و تولستوی را خوانده‌ایم که شخصیت‌هایی بسیار متضاد را به هم نشینی و گفت‌وگو با هم واداشته‌اند و «یوسا» و «استوریاس» خوانده‌ایم که در داستان‌هایشان هدفی مشترک آحاد متفاوت مردم را کنار هم قرار داده است. ما حتی اگر خودمان نخواستیم و نهمیده باشیم، اختلاف نظر را از دوستی جدا کرده‌ایم، برای ما توهین آمیز نیست که رفیق و همکارمان جور دیگری فکر کند و معتقد نیستیم که لزوماً اندیشه و اعتقاد خودمان درست و دقیق و مطلق است. و این، به احتمال ۹۹/۹۹ درصد نتیجه سال‌ها مطالعه ما و دو نفر است، قشنگ نیست؟

سفر به جهان شعر و قصه‌ها همراه با مکتب‌های ادبی، قسمت اول!

سفری از دل تاریخ تا زمان حال همراه با فراز و فرودهای اهالی قلم...

ریحانه میرحسینی

کارشناس ارشد ادبیات

قصه‌ها از زمان‌های بسیار دور و دبیر همواره همراه آدمیزاد بوده و ابزار فراغت و سرگرمی انسان‌ها را فراهم می‌کردند. ما از زمان کودکی خود با جهان داستان‌ها و شعرها بزرگ شدیم هر کدام از این داستان‌ها موضوع و ویژگی‌های خاص خود را داشتند. در اینجا می‌خواهیم بپردازیم به اینکه هر کدام از داستان‌ها ویژگی‌های آنها باعث می‌شود که چه مکتب خاصی تشکیل شود و به چه زمینه‌هایی بیشتر اشاره دارند. برای شروع از دوره قبل از کلاسیسم و داستان‌های اولیه سخن می‌گوییم.

مکتب ادبی چیست؟ آیا همان سبک‌شناسی است؟

اگر بخواهیم به زبان ساده مکتب را تعریف کنیم باید بگوییم که گروهی از نویسندگان وقتی در اصولی با هم توافق دارند یک مکتب هنری را به وجود می‌آورند. این اصول می‌تواند در اندیشه، افکار و طرز کار آنها باشد که از کشوری شروع می‌شود و به دیگر کشورها انتقال پیدا می‌کند و پیروان آنها، آن را گسترش می‌دهند. مکتب‌ها شرایط بسیاری دارند که برای نمونه می‌توانیم بگوییم ممکن است در یک اثر نشانه‌هایی از چند مکتب دیده شود یا ممکن است نویسندگانی از دو مکتب بهره ببرند یا گاهی دو یا چند مکتب پایه‌های هم در دوره‌ای اوج پیدا می‌کنند. حال برسیم به تفاوت مکتب ادبی و سبک‌شناسی که بسیاری این دورا با هم اشتباه می‌گیرند. مفهوم مکتب بیشتر با درون اثر یعنی مقولات فلسفی و بینش آن سروکار دارد و با سبک‌شناسی متفاوت است. سبک‌شناسی به درون یک اثر یعنی به زبان هنری آن می‌پردازد.

ایستگاه اول، کشف دنیای گیلگمش کهن‌ترین نوشته ادبی

گیلگمش کهن‌ترین اثر ادبی است که در کتابخانه پادشاه آشور کشف شد و به سده هفتم پیش از میلاد برمی‌گردد. گیلگمش در شهری به نام اوروک حکمرانی می‌کرد. این آقای گیلگمش آنقدر شخصیت جالب و مهمی داشت که بعد از مرگش مردم به افسانه‌سازی درباره او اقدام کردند و شخصی به نام سین لیک اونینی، این داستان‌ها را جمع‌آوری کرد. این

شعر از دو بخش تشکیل می‌شود که بخش اول روایت اقدامات این پادشاه افسانه‌ای است، ولی نکته مهم این است که مردم کشورش از او ناراضی هستند و سرانجام به درگاه خدایان از او شکایت می‌کنند و درخواست آنها مورد قبول واقع می‌شود و انکیدو را برای آنها می‌فرستند. وقتی انکیدو به شهر می‌رسد اولین فردی که می‌بیند گیلگمش است و این دو به سرعت با هم صمیمی می‌شوند و تصمیم می‌گیرند نام‌شان را جاودانه کنند پس در تمامی جنگ‌ها پیروز می‌شوند و خشم خدایان را برمی‌انگیزانند. خدایان سرانجام می‌گویند که یکی از آن دو باید بمیرد و آن هم انکیدو بخت برگشته است. وقتی که او می‌میرد گیلگمش برای نخستین بار با مرگ آشنا می‌شود و در این هنگام بخش دوم آغاز می‌شود. اوتاج و تخت راها کرده و وارد سفری معنوی برای نامی جاوید و نامیرا شدن می‌شود. گیلگمش از این سفر دست خالی برمی‌گردد و دیوار شهر اوروک را می‌سازد و می‌فهمد که خدمتی که به مردم شهرش کرده همان جاودانگی است که به دنبالش بوده و باید آن را به خاطر آنچه که آموخت قهرمان دانست. می‌بینیم که در داستان‌های دوره باستان خدایان با انسان‌ها ارتباط دارند و به آنها ضعف‌هایشان را نشان می‌دهند و در آخر داستان، پوچی و بی‌ارزش بودن سفر قهرمان در طلب فناپذیری آشکار می‌شود.

ایلیاد و ادیسه جد بزرگ اساطیر غربی

می‌رسیم به شاهکار هومر که ایلیاد و ادیسه نام دارد. ایلیاد درباره پنجاه روز از سال آخر نبرد تروا است و در آن دو نبرد شکل می‌گیرد که اولی بین آخیلئوس و آگاممنون بر سر ننگ‌ونام است و دیگری بین آخیلئوس و هکتور که سرانجام هکتور کشته می‌شود (قرار بود چیز زیادی لو ندهم!) ادیسه نیز داستان بازگشت قهرمانان نبرد تروا به خانه بویژه بازگشت اولیس است که در مسیر به مشکلات بسیاری مانند نبرد با غول‌ها برمی‌خورد. آنچه که در داستان ایلیاد و ادیسه مهم است ویژگی‌های آن است که در اکثر داستان‌های آن دوره دیده می‌شود مانند پذیرش مرگ و شهرت‌خواهی، قهرمانی، نبرد و کسب افتخار. دو اثر هومر شباهت‌های زیادی با هم دارند ولی از تفاوت‌های آنها می‌شود گفت که ایلیاد در زمان جنگ و محاصره است و جنگ‌ها تن‌به‌تن رخ می‌دهد و در ادیسه وضع مردم در آرامش و شادی و نبردها با حیل و تیرنگ انجام می‌شده است.

گیلگمش شاملو و ممیز یک نسخه نفیسی

گیلگمش در ایران دو ترجمه دارد، یکی ترجمه جناب منشی‌زاده و دیگری ترجمه‌ای که احمد شاملو این اثر منتشر کرده و مزین شده به تصویرسازی‌های بی‌بدیل مرتضی ممیز. این نسخه از افسانه توسط نشر چشمه منتشر شده و با استقبال خوب خوانندگان به صورت مرتب تجدید چاپ می‌شود. البته اگر جیب‌تان درست و حسابی یاری نمی‌کند ترجمه داوود منشی‌زاده از گیلگمش که نشر اختران منتشر کرده فقط ۱۰ درصد نسخه شاملو قیمت دارد و گزینه‌ای اقتصادی است.

سعید نفیسی یا کزازی؟ سئاله خداوکیلی این است

ایلیاد و ادیسه هومر، دو ترجمه دارد، یکی از یکی مشهورتر و یکی از یکی سخت‌تر، هر دو را بزرگان این مرز و بوم ترجمه کرده‌اند. اولی ترجمه سعید نفیسی است که ایلیاد و ادیسه را مثل خیلی چیزهای دیگر به ما معرفی کرد و دیگری ترجمه استاد میرجلال‌الدین کزازی بزرگ که ترجمه‌ای است خیلی جدیدتر. هر دو هم سخت‌خوان هستند. خودتان ورق بزنید و نسخه مناسب‌تان را انتخاب کنید!

پس چرا ما هیچ خبری نیست؟

سؤال خیلی خوبی پرسیدم! خودم هم جواب بدهم. گویا مردمان باستانی هموطن ما آنچنان اهل نوشتن و حک کردن و لوح گلی ساختن محض قصه‌گویی نبودند. بعدها هم که به چیزهایی شبیه کاغذ دست پیدا کردند باز ترجیح دادند آن را به مصارف دیگری برسانند. بابت همین ماجراها هم، رد اساطیر باستانی ایران را باید در گفته‌های ملل همسایه پیدا کرد. گویا آن موقع هنر نزد یونان بود و بس!!!



در داستان‌های دوره باستان، خدایان با انسان‌ها ارتباط دارند و به آنها ضعف‌هایشان را نشان می‌دهند و در آخر داستان، پوچی و بی‌ارزش بودن سفر قهرمان در طلب فناپذیری آشکار می‌شود

مجسمه‌ای از لحظات مرگ آشیل پس از اصابت تیر کمان به پاشنه‌اش واقع در The Achilleion Palace

از کدام کتابفروشی محلی صحبت می‌کنید؟

مصیبت‌های خرید کتاب از کتابفروشی محلی

جمله «از کتابفروشی‌های محلی حمایت کنید» را که معمولاً قبل یا بعد از «از سایت‌های فروش کتاب خرید نکنید» می‌آید شنیده‌اید؟ جمله زیبایی است! به! مفهوم صحیحی دارد؟ آن هم به! باید به آن عمل کرد؟ اگر کتابفروشی محلی دیدید به! اینجا ممکن است سؤال برایتان پیش بیاید که این همه کتابفروشی در گوشه و کنار شهرها وجود دارند، اصلاً دوراسته انقلاب و کریمخان تهران پر است از کتابفروشی و مناطق

دیگری هم در این شهر هستند که اهالی فرهنگ می‌توانند کتابفروشی‌های زیادی را ببینند و درونشان بچرخند و شاید خریدی هم نکنند. من ساکن تهران هستم و اجازه می‌خواهم در مورد همین شهر هم حرف بزنم. در دو راسته انقلاب و کریمخان، مطلقاً تأکید می‌کنم، مطلقاً یک کتابفروشی مستقل هم وجود ندارد. ابتدای میدان که محل «آموزشی فروش‌ها» است و هیچ، از وقتی به کتابفروشی‌های عمومی می‌رسیم، در هر دو سمت خیابان،

هرچه هست کتابفروشی ناشران بزرگ و کوچک این مملکت را خواهیم دید. در یک کتابفروشی که چهار نفر اهل فرهنگ خودشان جمع شده و راه‌اندازی کرده باشند؛ هر چه هست، نمایندگان هستند از ناشران که در کنار آثار منتشر شده خودشان، آثار دیگری را هم می‌فروشند. این یک نمایندگی فروش رسمی است نه یک کتابفروشی مستقل و محلی». باز در راسته کریمخان یکی دوتایی کتابفروشی واقعاً مستقل پیدا می‌شود و گرنه باقی

همان بساطی است که در انقلاب هم وجود دارد. در بین کتابفروشی‌های خارج از این دو محدوده هم تا دلتان خواهد شعبه کتابفروشی‌های ناشران یا کتابفروشی‌های زنجیره‌ای دیده می‌شود. اصلاً پیدا کردن فقط و فقط یک کتابفروشی محلی و مستقل واقعی همانقدر که باعث مسرت است، سخت و طاقت‌فرسا هم است و بله، اگر چنین فروشگاه‌ها را پیدا کردید شده به قیمت ضرر مالی شدید هم واجب است که خریدی از آنجا کرده

باشید تا چرخ یک کتابفروشی محلی و مستقل بچرخد. بنابراین من نه با کتابفروشی محلی مشکل دارم، نه با ناشر، نه با فروشگاهش و نه با اقدامش برای تأسیس فروشگاه‌های بیشتر. کتابفروشی زیبایی شهر است و زیبایی هر چه بیشتر بهتر. آنچه من را می‌آزارد اصرار ناشر است بر اینکه من حتماً از او خرید کنم و برای این اصرار نام مرکز توزیعش را گذاشته «کتابفروشی محلی» بلکه دل من مخاطب به رحم بیاید. ...

دریغ از یک کتابفروشی که چهار نفر اهل فرهنگ خودشان جمع شده و راه‌اندازی کرده باشند؛ هر چه هست، نمایندگان هستند از ناشران...